

ساختارهای مقامه و یک مقامه کامل در بوستان

امیر سلطان محمدی^۱

(۱۰۳-۸۵ مجله علوم ادبی)

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۰/۲۴

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۰۳/۲۵

چکیده

اشعار عربی و ملمعات سعدی حاکی از تسلط او به زبان عربی است؛ اثرپذیری او از مقامه‌های بدیعی و حریری را نیز باید از نشانه‌های غور او در ادب عربی دانست. این تأثیر تنها در گلستان که نمودهای مقامه‌گون دارد و بسیاری از فضلا درباره ساختار مقامه‌گون آن سخن رانده‌اند، منحصر نیست؛ بوستان نیز در موارد متعددی نمودهای مقامه‌گون دارد. حکایاتی با مضامین تکدی‌گری، مسافرت، مهمانی، شعردانی، نصیحت‌گری و مواردی دیگر در بوستان، همگی مضامین پر تکرار مقامات است. سعدی نیز به عنوان نویسنده حکایات گاه نقش مولف (بدیع‌الزمان یا حریری) را ایفا می‌کند، گاه نقش راوی (عیسی‌بن‌هشام یا حارث‌بن‌همام) و گاه نقش قهرمان (ابوالفتح اسکندری یا ابوزید سروجی). در این مقاله نمونه‌هایی از هر یک از شاخصه‌های مذکور در بوستان به شیوه‌ای توصیفی و تطبیقی با نمونه‌های همسان آن در مقامات بدیعی، حریری و حمیدی تبیین شده و سپس ضمن تطبیق شاخصه‌های مقامه‌ای مستقل در بوستان با شاخصه‌های مقامات بدیع‌الزمان و حریری، میزان بهره‌گیری سعدی از این فن مشخص شد و نشان داده شد که ساختار این مقامه با ساختار و خویش‌کاری‌های همه مقامات کاملاً هماهنگ است و می‌توان آن را مقامه‌ای کامل در بوستان نامید. و نیز بعضی از سفرهای سعدی را که برخی در پی مستندسازی آن هستند، باید از سفرهای خیالی از قبیل سفرهای قهرمانان و نویسندگان مقامه‌ها تلقی کرد.

کلیدواژه‌ها: سعدی، بوستان، مقامه، مقامات بدیعی، مقامات حریری.

۱. مقدمه

آثار ادبی در هر فرهنگی در خلاء خلق نمی‌شوند و به اعتقاد کسانی که اصل بینامتنیت را مطرح می‌کنند، هر اثری بازتابِ نوین آثار قبل از خود است (ر.ک: آلن، ۱۳۸۵: ۵۸). این اصل در مورد آثار فارسی نیز صادق است. یکی از عناصری که در شعر فارسی تأثیرگذار بوده است، زبان، فرهنگ و آثار عربی است. بسیاری از شعرای فارسی بخصوص شعرای اقدم، عربی‌دانی و عربی‌خوانی را از لوازم مقدماتی آشنایی خود با شعر داشته‌اند. در نظامی که نظامی‌عروضی برای نویسنده و شاعر شدن ارائه می‌کند، خواندن انواع کتب که برخی از آنها به عربی است و معرفی کردن برخی دواوین عربی‌زبان نیز این الزام به عربی‌دانی و عربی‌خوانی هویداست (ر.ک: نظامی عروضی، ۱۳۸۲: ۲۲). خاصه که قرآن نیز به عنوان کتاب دینی این شعرا در مکاتب و نظامیه‌ها تدریس می‌شده است و از زبان عربی فصیح آن بهره‌ها برده‌اند. کافی است به قصیده‌گرایی که سنایی قوافی آن را از آیات قرآن گرفته نگاهمی بیندازیم. با مطلع:

ای منزله ذات تو عما یقول الظالمون گفت علمت: جمله را ما لم تکنوا تعلمون
(سنایی، ۱۳۸۸: ۵۳۳)

و برخی خود اذعان به بهره‌وری از قرآن در اشعار خود کرده‌اند، چنانکه حافظ گوید:

صبح خیزی و سعادت‌طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم
(حافظ، ۱۳۸۳: ۴۳۱)

سعدی نیز از جهت موارد مذکور با زبان عربی به خوبی آشنا بوده است و قصاید فخیم عربی و ملمعات دلنشین او برهانی روشن بر این مدعاست. بدون شک این تسلط بر زبان عربی حاصل غور سعدی در آثار عالی اعراب است. نمونه‌های زیادی از شباهت‌ها و بهره‌گیری‌های او از آثار متنبی و دیگر شعرا و نویسندگان عرب ذکر شده است (ر.ک: محظوظ، ۱۳۷۷: ۲۲۶ به بعد و مؤید شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۲-۲۵).

از کتاب‌هایی که بر آثار سعدی تأثیر مستقیم و غیرمستقیم داشته‌اند، *مقامات* بدیع الزمان همدانی و حریری است. تأثیر این کتاب‌ها را در *گلستان* حتی گاه در بهره‌گیری‌های لفظی نیز می‌بینیم؛ برای مثال در دیباجه *گلستان* آمده‌است که «شب را به بوستان با یکی از دوستان اتفاق میبیت افتاد» (سعدی، ۱۳۸۱: ۵۴). در مقامه "سجستانیه" بدیع‌الزمان نیز آمده‌است که «وقد وافت الشمس غروبها و اتفق المیبیت» (همدانی، ۱۳۸۷: ۳۴) که سعدی هم لفظ و هم معنا را از مقامات برداشت کرده است. بی‌جهت نبوده که برخی *گلستان* یا برخی حکایات آن را نوعی مقامه فرض کرده‌اند (بهار، ج اول، ۱۳۸۱: ۱۲۷ و خطیبی، ۱۳۹۰: ۵۹۹ و رستگارفسائی، ۱۳۸۰: ۱۷) هر چند برخی نیز با این قُلّت‌هایی به این نظر نگریسته‌اند (شمیسا، ۱۳۷۷: ۳۵).

در بین آثار سعدی اما حکایت *بوستان* دیگر است. کسی تا کنون از شباهت‌های *بوستان* با مقامات سخنی نرانده است و علتش هیئت شعری *بوستان* برخلاف مقامه‌هاست. از نظر نگارنده سواى این ظاهر متفاوت، شباهت‌های *بوستان* با مقامات بیش از شباهت‌های آن با *گلستان* است. برخی از حکایات *بوستان* ساختار یا برشی از ساختار مقامه‌ها را دارند و نمونه کاملی از مقامه نیز در *بوستان* در هیئت یک حکایت آمده‌است، که به آن می‌پردازیم.

۱-۱. پیشینه بحث

در مورد شباهت‌های *گلستان* با مقامات چنانکه گفتیم، برخی مجملاً و برخی مفصلاً داد سخن داده‌اند. برخی نیز در مورد شباهت‌های ساختاری *مقامات* حمیدی و *گلستان* تفحص کرده‌اند (شفق و جونقانی، ۱۳۹۴: ۹-۲۲). در مورد مقامه و مقامه‌نویسی نیز کتبی چون *مقامه‌نویسی در ادب فارسی* از فارس ابراهیمی، *بدیع‌الزمان و مقامه‌نویسی* از قراگزلو، بخشی از *سبک‌شناسی نثر شمیسا و انواع نثر رستگار فسائی و بخشی از ادبیات تطبیقی غنیمی* هلال ممّتع نوشته‌اند. اما تاکنون بحثی از ساختار مقامه‌ای *بوستان* مطرح نبوده است و این اولین موضعی است که از ساختار مقامه‌ای *بوستان* سخن به میان می‌آید.

۱-۲. ضرورت بحث

شناخت آبخورها و مصادر هر متنی طبعاً به درک درست‌تر ما از متنی که در دست داریم، کمک می‌کند. به خصوص متون درجه اول فارسی که جلوه‌های فرهنگی ما در طول تاریخ بوده و هستند. این مقال نیز در پی شناخت یکی از مصادر مضمونی *بوستان* و تشریح یکی از حکایت‌های آن با تشریح مبانی آن آبخورهاست که بی‌شک ما را در درک درست‌تر این اثر گرانقدر یاری می‌رساند.

۲. بحث اصلی

۲-۱. مقامه

بدیع‌الزمان همدانی چه واعظ فن مقامه بوده‌باشد، چه تالی تلو احمد ابن فارس و ابن‌درید، همه محققان، مقامات به معنای اصطلاحی آن را با نام و اثر او می‌شناسند. اما اینکه مقامه در عرب جاهل به چه اطلاق می‌شده یا اینکه مقامه را ملهم یا متأثر از گائده‌های زرتشت بپنداریم (ر.ک: بهار، ۱۳۸۱، ج ۲: ۳۲۵-۳۲۴)، بحث‌هایی است فقه‌اللغوی و مجالی فراخ برای فحص می‌طلبد و ما به دنبال تعریف اصطلاحی این کلمه‌ایم. هر چند به اعتقاد برخی تعریف مقامه آسان نیست (قراگزلو، ۱۳۶۴: ۲۹)، اما برای ما آنچه مطمح نظر است، معنای اصطلاحی مقامه بعد از بدیع‌الزمان است. مقامه از این منظر نوعی داستان کوتاه مشحون از صنایع بدیعی و لفظی که قهرمان آن اصولاً مسافری است ادیب که با کلام نافذ و گیرای خود با خدعه در سفر به مکان‌های مختلف - که غالباً نام مقامه است - تکیه‌گری و ارتزاق می‌کند و هویت او یا مشخص نمی‌شود یا هنگام رفتن شناخته‌می‌شود. این تعریفی است که از تمامی مقامه‌های مشهور مستخرج است و شامل تمامی آنها، تعریف‌ها و تفسیرهای دیگری نزدیک به این تعریف با اندک تفاوت‌هایی ذکر شده‌است که از نظر ما مردود نیست (خطیبی، ۱۳۹۰: ۵۴۸-۵۴۶ و بهار، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۳۵-۲۳۶ و انوشه و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۲۶۱ و ابراهیمی حریری، ۱۳۴۶: ۴-۱۹). حال با تعریف ارائه شده باید به سراغ بوستان رفت و آن را با این تعریف که شامل مقامه‌هایی چون بدیعی، حریری و حمیدی است، سنجید.

۲-۲. نموده‌های مقامه‌ای در بوستان

در ادامه پس از ذکر شاخصه‌های بارز مقامه‌ها، نمونه مثالی مقامه یا مقاماتی ذکر می‌شود و بعد شواهدی از بوستان که متناسب با آن شاخصه ذکر شده‌است، آورده می‌شود. البته موارد زیر منکر تفاوت‌های بوستان و مقامه‌ها نیست. تفاوت‌های برجسته‌ای مثل منظوم بودن بوستان و درآمیختگی نظم و نثر در مقامه‌ها؛ اصالت موضوع در باب‌بندی‌های بوستان، برخلاف مقامه‌ها که مضمون و موضوع درجه دوم را دارا هستند؛ اصالت تعلیم در بوستان و اصالت صورت‌پردازی در مقامه‌ها را می‌توان از دیگر تفاوت‌های بوستان و مقامه‌ها دانست.

۲-۲-۱. در یوزه‌گری

از پنجاه و یک مقامه‌ای که در مقامات بدیع‌الزمان همدانی آمده است و پنجاه مورد از مقامات حریری تقریباً چهل مقامه مضمون در یوزه‌گری را به شکل مستقیم و غیرمستقیم بازتاب

می‌دهند به گونه ای که قهرمان در پایان مقامه طلب چیزی می‌کند یا رفتارش این تلقین را به مخاطبان و مستمعان می‌کند؛ برای مثال در مقامه "الکوفیه" کسی (ابوالفتح اسکندری) در خانه را می‌کوبد که وقتی از او می‌پرسند کیست، چنین می‌گوید: «وَقَدْ اللَّيْلُ وَبُرَيْدَةُ وَفَلَّ الْجُوعُ وَ طَرِيدَةُ وَ حُرُّ قَادَةَ الضَّرِّ وَ الزَّمَنُ المَرُّ وَ ضَيْفٌ وَ طَوْهُ خَفِيفٌ وَ ضَالَّتْهُ رَغِيفٌ وَ جَارٌّ يَسْتَعْدِي عَلَى الْجُوعِ وَ الْجَيْبِ المَرْقُوعِ وَ غَرِيبٌ أَوْقَدَتِ النَّارَ عَلَى سَفَرِهِ...» (همدانی، ۱۳۸۷: ۴۳): قاصد شب و شکست خورده و رانده شده گرسنگی است؛ آزاده‌ای که تلخی و بدحالی و روزگار تلخ او را به اینجا کشیده است. مهمانی که گام نهادنش آسان و گم کرده‌اش گرده‌ای نان است پناه‌جویی که بر گرسنگی و گریبان وصله زده یاری می‌خواهد. بیگانه‌ای که در پی سفرش آتش افروخته شده.

در مقامه "کوفیه" حریری نیز که همان حال و فضای مقامه "کوفیه" بدیعی را دارد و گویا استقبالی از مقامه اوست، فردی (ابوزید سروجی) داخل جمع شده و شروع به ذکر احوال نامناسب خود می‌کند و طلب مال می‌کند:

یا اهل ذا المَغْنَى وَ قَيْتُمْ شَرَا	و لا لَقَيْتُمْ ما بَقَيْتُمْ ضُرَا
قَدْ دَفَعَ اللَّيْلُ الَّذِي اكْفَهَرَا	إِلَى ذَرَاكُمُ شَعِثًا مُعْبَرَا... .
وَ امَّاكُمْ دُونَ الْاِنَامِ طُرَا	يَبْغِي قِرَى مِنْكُمْ وَ مُسْتَقْرَا

(حریری، ۱۳۶۴: ۴۰-۴۱)

ای صاحبان این منزل که از بدی ننگه داشته شوید. تاهستید گزندی نبینید/ همانا شبی که تلخ‌رو بود فرستاد، به منزل شما آشفته‌ای خاک‌آلود را/ قصد شما مردم دون‌پایه را کرد و از شما محل آرامشی می‌طلبد. یک مقامه شبیه به این دو فضا نیز در مقامات ابن‌ناقیه آمده است (ر.ک: قراگزلو، ۱۳۶۴: ۵۵).

در بوستان نیز نمونه‌های بسیاری از درپوزه‌گری خودنمایی می‌کند و حتی می‌توان ادعا کرد، باب "احسان" بازتاب این عمل نامیمون اجتماعی است؛ اما به عنوان مثالی بسیار کوتاه در باب هشتم ابیات زیر آمده است و جالب اینکه شب زمان مشترک برخی از این حکایات و مقامه‌هاست. در این حکایت سعدی نقش نویسنده را بازی می‌کند:

یکی را عسس دست بر بسته بود	همه شب پریشان و دلخسته بود
به گوش آمدش در شب تیره رنگ	که شخصی همی نالد از دست تنگ
شنید این سخن دزد مسکین و گفت	ز بیچارگی چند نالی بخفت
برو شکر یزدان کن ای تنگدست	که دستت عسس تنگ بر هم نیست

(سعدی، ۱۳۶۶: ۳۷۰)

البته در مقامات همیشه سؤال سائل مقرون به جواب است. در همین مقامه مذکور بدیع الزمان عیسی بن هشام در ادامه حکایت می گوید: «فَقَبِضْتُ مِنْ كَيْسِي قَبْضَةَ اللَّيْثِ وَ بَعَثْتُهَا إِلَيْهِ.» (همدانی، ۱۳۸۷: ۴۳): از کیسه خود یک مشت به گونه شیر گرفتم و نزد او فرستادم. در مقامه حریری نیز حارث بن همام بعد از ذکر سوال سائل می گوید: «و قُلْنَا لِلْغَلَامِ: هَيَّا هَيَّا وَ هَلَمْ مَا تَهَيَّا.» (حریری، ۱۳۶۴: ۴۱): گفتیم به غلام بشتاب و بیار آنچه آماده است. در بوستان نیز سائل اصولاً دست پر برمی گردد. در باب دوم گدایی درخواست کمک می کند:

شنید این سخن پیر فرخ نهاد	درستی دو، در آستینش نهاد
زر افتاد در دست افسانه گوی	برون رفت از آنجا چو ز تازه روی
	(سعدی، ۱۳۶۶: ۲۵۷)

در بیتی از همین حکایت به خوبی می توانیم، تأثیرپذیری سعدی از کتب مقامات را در حکایت هایی که مضمون گدایی دارد، ببینیم:

گدایی که بر شیر نر زین نهد	ابوزید را اسب و فرزین دهد
	(همانجا)

قهرمان مقامات حریری ابوزید سروجی است که در گدایی بسیار مهارت داشت. سعدی در این حکایت قهرمان سائل خود را بر قهرمان حریری تفوق می دهد. نکته دیگری که می توان از اشتراکات بوستان در همین بیت با مقامات دریافت کرد، زبان معماگونه و پیچیده مقامات است. سعدی که عذوبت و سلاست کلام او بر همگان محرز است، گاه در ابیاتی همچون بیت بالا، با بیانی معماگونه معنای خود را ادا می کند، به شکلی که لفظ بر معنا می چربد. بیت زیر نیز نمونه دیگری است که مضمون کدیه در لفظ و حکایت آن نهفته است:

مرا بوسه گفتا به تصحیف ده	که درویش را توشه از بوسه به
	(همان: ۲۶۶)

نکته قابل ذکر دیگر در باب در یوزگی این است که ابوالفتح اسکندری، قهرمان در یوزه گر مقامات بدیع الزمان همدانی، در ابتدا دارای مکنت و ثروت بوده و بعداً فقیر و سائل شده و این موضوع را در مقامه های مختلف از کلام عیسی بن هشام راوی داستان ها می توان دید. برای مثال در مقامه "الشیرازیة" راوی به گدا می گوید: «شَدَّ مَا هَزَلْتْ بَعْدِي وَ حُلَّتْ عَنِّ عَهْدِي فَأَنْفَضَ إِلَيَّ جَمْلَهُ حَالِكٌ وَ سَبَبَ اخْتِلَالِكُ» (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۴۶): چرا بعد از من لاغر شده ای و از شناختی که درباره تو داشتم دگرگونه شده ای؟ حال خود و انگیزه نابسامانی ات را بگو. در مقامه "کرجیه" حریری نیز سائل ادعا می کند در گذشته دارای مکنت و دارایی بوده است:

و حاذروا انقلاب سلم الدهر	فاتی کننت نبیه القدر
---------------------------	----------------------

أوی الی وَفَرٍ وَحَدًّا یَفَری تفید صفری و تبید سمری
(حریری، ۱۳۶۴: ۲۰۰)

از گذر امن روزگار بترسید که من نیز بیدار و عالی قدر بودم. / باز می‌گشتم با مال بسیار و چاقویی که می‌برید. نیزه‌های مرا نیست می‌کرد و طلاهای من فایده می‌داد.
در یکی از حکایات بوستان نیز که سعدی نقش نویسنده را در آن ایفا می‌کند، فردی به دربیوزگی می‌رود که روزی صاحب اموال و املاکی بوده‌است و توسط غلام قبلی اش شناخته می‌شود:

بگفت اندرونم بشورید سخت بر احوال این پیر شوریده‌بخت
که مملوک وی بودم اندر قدیم خداوند املاک و اسباب و سیم
چو کوتاه شد دستش از عز و ناز کند دست خواهش به درها دراز
(سعدی، ۱۳۶۶: ۲۶۳)

همین موضوع که شخص سائل در هنگام گدایی، توسط غلام یا شاگرد خود شناخته می‌شود، از شاخصه‌های اصلی مقامات است که در این حکایت نیز بازتاب دارد و ما در ادامه به آن بیشتر خواهیم پرداخت. در مقامات گاهی سائل نیازمند نیست و با ترفند و فریب مردم را سرکیسه می‌کند؛ برای مثال در مقامه "الکوفیه" وقتی عیسی بن هشام به ابوالفتح می‌گوید: این چه هیئتی است که تو داری؟ چنین می‌گوید:

لَا یُعْرَتُكَ الْآلِذِی أَنَا فِیهِ مِنَ الطَّلَبِ
أَنَا فِی تَنْوِی تَشْبِ سَقُّ لَهَا بُرْدَةُ الطَّرْبِ
أَنَا لَوْ شِئْتُ لَا تَحْذِ تَسْقُوفًا مِنَ الذَّهَبِ
(همدانی، ۱۳۸۷: ۴۴)

این نیازمندی و درخواستی است که من از تو داشتم / من در دارایی‌ای به سر می‌برم که برای آن ردای شادمانی چاک شده‌است / من اگر بخواهم سقف‌هایی از زر می‌سازم. در مقامه "بصریه" ابوزید اعتراف می‌کند که دائم مردم را فریب می‌داده‌است؛ گاه مردم عادی، گاه امیر، گاه شیخ و گاه قاضی را می‌فریبید (ر.ک: گلدی‌شاهی، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۲).

در یکی از حکایات های بوستان نیز سائل کسی است که نیازمند نیست و با ترفند و فریب‌کاری دست به چنین کاری می‌زند؛ برای مثال وقتی شیخی مالی را به گدایی می‌بخشد، شخص ثالثی معترض می‌گردد:

یکی گفت شیخ این ندانی که کیست بر او گر بمیرد نباید گریست
(سعدی، ۱۳۶۶: ۲۵۷)

از این جهت مقامه‌ها شبیه به حکایت‌های پیکارسک^۱ یا رندنامه است که در مغرب زمین به خصوص اسپانیا ظهور می‌کند (ر.ک: غنیمی، ۱۳۷۳: ۲۸۰-۲۷۸ و عنایت‌پور و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۷۰-۱۵۴).^۲

اما در مقامات و حکایات این‌چنینی با اینکه می‌دانند سائل فریبکار است، بخشندگان از بخشندگی امتناع نمی‌کنند. در مقامه "الفراریه" عیسی بن هشام با اینکه خود، سائل را شخّاذ و أَخَذَ اطلاق می‌کند، در ادامه می‌گوید: «و لا یبَدُّ مِن اُن ترشّح له و تسحّ علیه» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۰۸): ناگزیر باید بر او تراوش کنی و بر او بیاری. در مقامه "فارقیه" حریری نیز حارث بن همام بعد از اینکه متوجه می‌شود، سائل ابوزید سروجی مکار است، از بخشش امتناع نمی‌کند: «خلجتُ خاتمی من خنصری. و لفتت الیه بصری. فاذا هو شیخنا السروجی بلافریة. ولا مریة. فایقنتُ اِنها اكدوبةٌ تکدّبها ... فَحَصَبْتُه بالخاتم.» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۶۵): انگشتی را در انگشت کوچک خود چرخاندم و چشمم را به سمت او چرخاندم. همانا او پیر ما ابوزید سروجی بود. فهمیدم که آن دروغی است که او با آن دروغ می‌گوید. پس انگشت را به او بخشیدم. در حکایت بوستان نیز شیخ خود از أَخَذَ بودن سائل آگاه است و به کسی که به بخشش او اعتراض می‌کند چنین می‌گوید:

برآشفت عابد که خاموش باش	تو مرد زبان نیستی گوش باش
اگر راست بود آنچه پنداشتم	ز خلق آبرویش نگه داشتم
وگر شوخ چشمی و سالوس کرد	الا تا نپنداری افسوس کرد
که خود را نگه داشتم آبروی	ز دست چنان گریزی یاوه‌گوی

(سعدی، ۱۳۶۶: ۲۵۷)

۱. picaresque (Spanish: "picaresca")

۳. نکته قابل ذکر و عجیب راجع به مقاله مذکور اینکه نویسندگان مقاله جملاتی را که خواهد آمد به مسعودی صاحب مروج/الذهب نسبت داده‌اند. «کلمه مقامه به فتح اول یا به ضم اول از ریشه «قام یقوم قوماً و قومۀ و قامۀ» لغتی است، عربی با چندین معنی که پس از تغییر معنی در دوره‌های مختلف ادبی و اجتماعی سرانجام در قرن چهارم قمری به فن خاصی از نثر عربی اطلاق شده است» (عنایت‌پور و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۵۶). اولاً نویسندگان مشخص نکرده‌اند، مطلب در کدام جلد از مروج/الذهب است. در ثانی در صفحه‌ای که مطلب مذکور را به مروج الذهب/الذهب ارجاع داده‌اند (ص ۴۳۱) نه جلد اول نه جلد دوم اصلاً چنین مطلبی نیامده است. ثالثاً شایسته بود که نویسندگان فاضل می‌دانستند که مسعودی در سال ۲۴۵ (ه.ق) در گذشته است (ر.ک: مسعودی، ۱۳۹۰، ج اول: پیشگفتار)؛ یعنی قبل از به دنیا آمدن بدیع الزمان، پس او چگونه می‌تواند راجع به فن خاصی در قرن چهارم که تمام آن را نیز درک نکرده است، صحبت کند؟ خامساً این عبارات عیناً و او به او در ابتدای کتاب مقامه نویسی در ادب فارسی اثر فارس ابراهیمی آمده است و مطالب از اوست. عجیب‌تر اینکه در برخی از مجلات علمی-پژوهشی گاه مقالاتی را به خاطر چند علایم ویرایشی رد می‌کنند یا چندین بار آن را به نویسنده برمی‌گردانند، ولی در مواردی اینچنین نه هیئت تحریریه و نه داوران، خطایی چنین فاحش را متذکر نشده و اصلاح نکرده‌اند.

۲-۲-۲. مهمانی و میزبانی

یکی از نموده‌های تکدی‌گری قهرمانان در مقامات، به مهمانی رفتن قهرمان به اتفاق همراهان دیگر است. در این فضا میهمانان گرسنه و تشنه‌اند و میزبان به‌جای پذیرایی از آنها خوش‌زبانی و خوش‌کلامی می‌کند و این موضوع میزبانان را به ستوه آورده و از میزبان به‌جای شیرین‌زبانی تقاضای غذا می‌کنند. در مقامات بدیع‌الزمان دو مقامه "مجاعیه" و "نهیدیه" چنین است؛ برای مثال در مقامه "نهیدیه"، میزبان با زبان آوری غذاهایی را برای میهمانان گرسنه توصیف می‌کند: «ما رأیکم یا فتیان فی عناقِ نجدیهِ علویهٔ بریِّهٔ . قد أکلت البرم و الشیخَ النجری و القیصومَ و الهشیمَ و تبرضت الحمیم و تملأت من القصیصِ فَوَرَّتْی مَخها ...» (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۵۹): ای جوانمردان نظرتان دربارهٔ ماده بزغالهٔ نجدیِ علوی بیابانی چیست که میوهٔ مغیلان، درمنهٔ نجدی، مشک چوپان، گیاه خشک خورده و آب سرد آشامیده باشد. از گیاه قسیص فربه گردیده و مغز استخوانش انبوه ... این زبان‌بازی آنقدر بر میهمانان گرسنه فشار می‌آورد که «فَوَثَبَ بَعْضنا إِلیه بالسیفِ» و طلب غذا می‌کنند.

در بوستان نیز حکایتی ذکر شده است که برخی معتقدند مربوط به دیدار مولانا و سعدی است. اگر ساختار مقامه‌ای این حکایت مورد تحلیل و بررسی واقع شود، مشخص می‌شود- چنانکه عیسی‌بن‌هشام و ابوالفتح اسکندری و داستان‌های مربوط به آنها، شخصیت‌ها و وقایع ساختگی بدیع‌الزمان همدانی و حریری‌اند- حکایات سعدی نیز که ساختار مقامه‌ای دارند، باید ساختهٔ ذهن او باشند و انتساب و برابرسازی آنها با یک واقعهٔ تاریخی چندان منطقی نمی‌نماید. اگر این قران سعدین در رخ می‌داد، حتماً بیاض‌ها از آن سواد می‌کردند.

اما حکایت مورد نظر ما حکایت زیر است :

شنیدم که مردی است پاکیزه بوم	شناسا و ره‌رو در اقصای روم
من و چند سیاح صحرائنورد	برفتم قاصد به دیدار مرد
سر و چشم هریک ببوسید و دست	به تمکین و عزت نشاند و نشست
به لطف و سخن گرم‌رو مرد بود	ولی دیگدانش عجب سرد بود
همه شب نبودش قرار و هجوع	ز تسبیح و تهلیل و ما را ز جوع
سحرگه میان بست و در باز کرد	همان لطف و پرسیدن آغاز کرد
یکی بد که شیرین و خوش‌طبع بود	که با ما مسافر در آن ربع بود
مرا بوسه گفتا به تصحیف ده	که درویش را توشه از بوسه به
به خدمت منه دست بر کفش من	مرا نان ده و کفش بر سر بز

(سعدی، ۱۳۶۶: ۲۵۷)

آن‌گونه که مشخص است، ساختمان مقامه‌های مذکور با حکایت سعدی یک ساختار روایی دارند. در حکایت سعدی نیز قهرمان (سعدی) با همراهان به مهمانی می‌رود و سعدی

اینجا نقش راوی را بازی می‌کند. مهمان در سخن گرم‌رو است و میهمانان گرسنه و نهایتاً یکی از میهمانان به میزبان معترض می‌شود و طلب توشه می‌کند.

نکته قابل ذکر و مهم دیگر اینکه در برخی از نسخه‌ها به جای کلمه "سیاح" در بیت دوم "سالوک" آورده شده است (ر.ک. همانجا، پاورقی) که به معنای گداست و "صعلوک" نیز کلمه‌ای با ریخت دیگر از همین واژه است. با توجه به فضای حکایت و مطابقت آن با فضای مقامات که گدایی نقش اصلی قهرمان است، باید گفت همان ضبط سالوک مرجح است و گرنه چه لزومی دارد، سیاحی به خانه کسی برود و از او توشه طلب کند. ضمناً می‌توان فرض کرد، کاتبان سیاح را به دلایلی، مثل حفظ شان سعدی به جای سالوک بگذارند، اما عکس این فرض محال است و سالوک غرابت بیشتری نسبت به سیاح دارد. البته اگر کاتبان به ساختارهای مقامه‌گونه این حکایات واقف بودند و می‌دانستند که این حکایات ریشه در واقعیت ندارد، حتماً چنین وجه سقیمی وارد بوستان نمی‌شد.

۳-۲-۲. مسافرت

یکی از ویژگی‌های بارز مقامات، حضور قهرمان در شهرهای مختلف و مسافرت او به مکان‌های متفاوت است، به شکلی که حتی نام بسیاری از مقامه‌های او نام شهرها و مکان‌های مختلف است که مقامه در آن برگزار می‌شود و نیازی به ذکر مثال نیست. در بوستان سعدی نیز بسیاری از حکایات در شهرها و سرزمین‌های متفاوتی رخ می‌دهد؛ فاریاب، روم، هند، صفاهان، حجاز، مصر، مرز باختر، دمشق، شام و ... از مواردی است که در بوستان، حکایات در آنها اتفاق می‌افتد و جالب آنکه بسیاری از شهرهای مذکور و غیرمذکور به عنوان یک مقامه در مقامات بدیعی و حریری آمده است؛ مثل مقامه "اصفهانیه"، "دمشقیه" و ...

در این بخش ذکر دو نکته خالی از فایده‌ای نیست و آن اینکه در برخی از مواضع بوستان و گلستان حکایتی از زبان سعدی نقل می‌شود که در مکانی اتفاقی را گزارش می‌دهد. اینکه سعدی وقتی شیراز را چون موی زنگی آشفته می‌بیند و به سفر می‌رود، مبرهن است و انکار سفرهای سعدی دور از تحقیق است، اما اینکه بخواهیم حکایات سعدی را که در بوستان و گلستان ذکر شده‌است، واقعی بپنداریم و دنبال نشانه‌هایی از واقعیت در آن باشیم، نیز راهی به دیپه نخواهیم برد؛ مشکلاتی مثل سن سعدی که در دیباجه‌های بوستان و گلستان مطرح است یا مشکل حکایت "جامع کاشغر" که برای محققان پیش آمده است و حتی برای بزرگانی چون علامه قزوینی نیز لاینحل مانده‌است (ر.ک: موحد، ۱۳۷۴: ۳۲-۳۸) نیز ناشی از همین قضیه است. باید گفت: حکایات و مکان‌های مختلف بوستان و گلستان مثل مکان و حادثه مقامه

ساخته ذهن نویسنده است. همان طور که سفرهای و حوادث سفرهایشان خیالی است، بسیاری از حکایات سعدی نیز خیالی است و پیگیری تاریخی آن چندان صحیح نیست. نکته دیگر اما سفرهای خود سعدی است. آیا سعدی در سفرهایش، حامل سرمایه‌ای بوده است و مخارج خود را تامین می کرده است؟ بسیار بعید است در آن ایام با حضور راهزنان کسی با سرمایه‌ای سفر کرده باشد. اگر حکایت "گل کاری" او در گلستان صحت داشته باشد و ازدواجی که توان پرداخت مهریه آن را ندارد، مشخص می شود، سعدی درویش وار سفر می کرده است. اصلاً بعید نیست او نیز به عنوان کسی مثل قهرمانان مقامه‌ها با سخنوری دست به تکدی‌گری زده باشد؛ به خصوص که بسیاری از ویژگی‌های قهرمانان مقامه‌ها را داراست؛ مثل سخنوری، سفر کردن، ناشناس بودن و در پایان شناخته شدن، مثل موردی که خواهد آمد و حکایت "جامع کاشغر" در گلستان که پسر بچه‌ای سعدی را نمی شناسد و هنگام رفتن سعدی خود را به او معرفی می کند (ر.ک: گلستان، ۱۳۸۱: ۱۴۲) که دقیقاً مطابق با پایان بسیاری از مقامه‌هاست. در حکایتی که سعدی و همراهانش به دیدار مردی پاکیزه بوم در روم می روند، نیز ذکر کردیم که باید سالوک درست بوده باشد و با این اوصاف خود سعدی نیز به تکدی‌گری خود اشاره کرده است.

۴-۲-۴. شعردانی

از عناصر دیگری که در مقامات به عنوان عنصری بارز خودنمایی می کند، شعردانی قهرمان و تسلط او بر اشعار شعرا علاوه بر شاعر بودن اوست. در این مقامات کسی ادعای شعردانی می کند ولی قهرمان داستان با فضل بیشتر او را مقهور می کند و اثبات می کند مدعی در اشتباه به سر می برده است. این مضمون را در مقامات بدیعی به شکل بارز در مقامه‌های "القریضیه"، "العراقیه" و "الشعریه" می بینیم که قهرمان هم شاعر بودن خود را به رخ مدعیان می کشد هم مسلط بودن خود را بر شعر گذشتگان اثبات می کند. در مقامات حریری نیز در مقامه‌های "مغربیه"، "فرضیه"، "قهقریه" و "شعریه" حاکی از وقوف قهرمان بر ادب و شعر است. در ابتدای باب پنجم بوستان نیز چنین فضایی حاکم است. یک مدعی سعدی را در شیوه زهد، طامات و پند دارای فکر بلیغ می داند و او را در گرز و گوپال دارای جایگاهی نمی داند، چون این شیوه را بر دیگران (فردوسی یا نظامی) ختم می داند و سعدی پاسخ او را چنین می دهد:

نداند که ما را سر جنگ نیست	وگر نه مجال سخن تنگ نیست
توانم که تیغ زبان بر کشم	جهانی سخن را قلم در کشم
بیا تا در این شیوه چالش کنیم	سر خصم را سنگ بالش کنیم

(سعدی، ۱۳۶۶: ۳۲۳)

با آوردن ابیات و حکایت بعدی (مرا در سپاهان یکی یار بود... الخ) سعدی با تسلط خود بر شیوه حماسی می خواهد مدعی را مقهور کند و شعردانی خود را به عنوان شاعری بزرگ اثبات کند ولی باید اذعان کرد که الحق کمیتش لنگ است. در این زمینه باید گفت: هم ابوالفتح اسکندری و ابوزید سروجی قهرمان داستان‌های مقامات شاعرانی بزرگ و نکته‌دان هستند. نگاشتن خطبه‌ها یا شعرهای خاص برای اثبات این ادعا در سراسر مقامات موج می‌زند؛ مثلاً در *مقامات* حریری سرودن "مغریبه" خطبه‌ای که خواندن آن از آغاز و آخر هر دو معانی مختلف ممکن است، یا سرودن شعرهای مقامه "فقه‌پهریه" که چه از اول و چه از آخر خوانده شود، به یک شکل قرائت می‌شود، یا سرودن خطبه بی‌نقطه "سمرقندیه" شواهد محکمی بر ادعای فوق هستند.

۳. مقامه در بوستان

اگر بخواهیم گفتمان‌های و خویش‌کاری‌های مقامات را دسته‌بندی کنیم و کاری مثل کار پراپ برای قصه پریان ارائه دهیم، در تمامی مقامه‌ها شاخصه‌های زیر مشترک هستند.

۱. حضور شخص ناشناس در یک جمع: «فجلسنا يوماً نتذاکر القریضَ و اهله و تلقاءنا شباً قد جلس غیر بعیدینصت و كأنه یفهم» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۵): روزی نشستیم و درباره چکامه و چکامه‌سرایان گفتگو می‌کردیم. رو به روی ما در همان نزدیکی جوانی نشسته بود و گوش فرا می‌داد، گویی درمی‌یابد و خاموش بود. «و کان فی بؤبؤ حلفتهم و اکلیل رفقتهم، شیخ قد برته الهوموم». در میان گروه ایشان و تاج همراهیشان پیری بود با اندیشه‌هایی که او را لاغر کرده بودند. (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۷). در *مقامات* حمیدی نیز این موضوع بازتاب دارد: «در آن حالات بودیم که صدای کلامی (پیر ناشناسی) به هوش‌های ما رسید» (حمیدی، ۱۳۳۹: ۳۸).

۲. غریبه (قهرمان) ظاهر موجه و مطلوبی هم ندارد؛ برای مثال در مقامه "الجاحظیه" بدیع‌الزمان، نامطلوب بودن عنصر بیگانه چنین توصیف شده است: «و معنا علی الطعام رجل تسافر یده علی الخوان و تسفر بین الالوان و تأخذ وجوه الرغان و تفقأ عیون الجفان و ترعی أرض الجیران...» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۱۶): مردی بر سر خوراک با ما بود که دستش بر خوان سفر می‌کرد و میان رنگ‌ها میانجی‌گری می‌کرد، بهترین گرده‌ها را برمی‌گرفت، چشم کاسه‌ها را در می‌آورد و زمین همسایگان را می‌چرید. در مقامه "دیناریه" حریری نیز آمده است: «اذ وقف بنا شخص علیہ سمل و فی مشیتہ قزل» (حریری، ۱۳۶۴: ۲۸). در مقامه "کرجیه" حریری نیز پیرمردی که عده‌ای بر گردش حلقه زده‌اند این‌گونه توصیف می‌شود: «فاذا شیخ عاری الجلدۀ. بادی الجرده. و قد اعتم بریطۀ. واستثفر بقوطیۀ». (همان: ۱۹۹): پیری دیدم برهنه

پوست و گلیمی بر سر بسته بود. در مقامات حمیدی نیز آمده است: «قلت خلقانی در برو خرقه‌ای بر سر شعار و دثار او خرقه و خلقانی بود و زاد و راحله توشه و انبانی» (حمیدی، ۱۳۳۹: ۳۸). و همین است که، برخورد اول با غریبه (قهرمان) رفتار ناخوشایندی و تصور نامناسبی است.

۳. در گرفتن بحث بین اعضای شناس بر سر یک موضوع و اظهار فضل هر یک از اعضا نسبت به دیگری: «فجتمنا ذات یومٍ فی حلقهٍ فجعلنا نتذکر الشعر فوراً ابیات معانیه...» (همدانی، ۱۳۸۷: ۳۲۴). روزی در حلقه‌ای گرد آمده بودیم و از چکامه سخن می‌راندیم در معانی بیت‌های چکامه در آمده بودیم. در یکی از مقامات حریری نیز آمده است: «لحظتُ... فتیة علیهم سیمایا الحجی و طلاوة نجوم الدجی. و هم فی مماراة مشتدة اهبوب. و مبارات مشتطة الالهوب. فهزنی لقصدهم هوی المحاضرة» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۷). دیدم... جوانانی که بر آنها نشانه‌های خرد بود و آراستگی ستاره‌های شب آنها در مجادله‌ای بودند که ورزش آن سخت بود و مجادله‌ای که زبان‌ها در آن تجاوزکننده بود. تحریک کرد مرا دوستی حاضر جواب به قصدشان.

۴. وارد شدن غریبه در بحث و گشودن گره بحث: در مقامات بدیعی داریم: «وَجَرَ جَدالُ فینا ذیله قال [شابّ غریباً] قدأصبتم عذیقه و وافیتم جذیله، و لو شئت للفظت و افضت و لو قلت لأصدرت و أوردت و لجلوت الحق فی معرض بیان یسمع الصم و ینزل العصم» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۶-۱۵). ستیزی ما دامن به درازا کشید. جوان گفت: خرما بن پرمیوه سخن را دریافتید و به تنه آن رسیدید من اگر بخواهم سخن می‌سازم و به گشاده‌زبانی می‌پردازم و اگر بخواهم بگویم از آبشخور بدر می‌آورم و به آبشخور می‌برم سخن سخن راستین را در نمایشگاه سخنوری چنان می‌گذارم که کران را شنوا کند و بزبان کوهی را از ستیغ فرود آرد. در مقامات حریری نیز آمده است: «وَعَلَ عَلینا ذمرٌ. علیہ طمرٌ. فتجهّمناه تَجَهّم الغید الشیب و وَجَدنا صَفوَ یومنا قد شیب. إلیا أنه سلّم تسلیم أولی الفهم» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۹۲). بر ما وارد شد شجاعی که گلیمی کهنه بر تن داشت از او کراحت داشتیم، آنگونه که نازک‌بدنان از پیران اکراه دارند. دیدیم که روشنی روز ما ناخوش شد مگر اینکه او سلام داد مثل سلام صاحبان فهم. حمیدی نیز در مقامه نهم غریبه را به این شکل وارد داستان می‌کند: «اگرچه من در این رتبت پایه و در این دکان سرمایه ندارم، اگر خواهید من این در را از قالب منشور به قالب منظوم در آورم» (حمیدی، ۱۳۳۹: ۷۱).

۵. زبان‌آوری قهرمان و متعجب شدن حاضران و عذرخواهی از غریبه: بدیع‌الزمان آورده است: «وَلله أنت و ابوک ما یحرم السکوت إلیا علیک و لایحلّ النطق إلیا لک» (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۷۹): خدا تو و پدرت را بیامرزد. خاموش بودن روا نیست مگر نزد تو. حریری: «قال: فلما سخرنا بآیاتہ. وَ حَسَرْنَا بَعْدَ غَايَاتِهِ. مَدَحْنَاهُ حَتَّى اسْتَعْفَى» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۲-۱۳۳).

۱۳۳): گفت: چون ما را با آیات خود فریفت، و ما را از دوری اهداف خود خسته کرد، او را ستایش کردیم تا طلب عفو کرد. حمیدی: «نعره تحسین از یاران و همکاران برآمد و هر یک به اعتذار و استغفار در آمدند» (حمیدی، ۱۳۳۹: ۷۳).

۶. نصیحت غریبه جمع را: همدانی: «مِن فَوْقِكُمْ مَنْ يَعْلَمُ اسْرَارَكُمْ وَ لَوْ شَاءَ لَهْتَكِ اسْتَارَكُمْ يَعْمَلُكُمْ فِي الدُّنْيَا بَحْلًا وَيَقْضِي عَلَيْكُمْ فِي الْآخِرَةِ بَعْلًا فَلْيَكُنِ الْمَوْتُ مِنْكُمْ عَلَى مَنْكُم عَلَى ذِكْرِ لَثَلَاتٍ تَأْتُوا بِنُكْرٍ...» (همان: ۸۹): بالای سر شما کسی است که از رازهایتان آگاه است و اگر بخواهد پرده‌هایتان را می‌درد. در این جهان با شما با شکیبایی رفتار می‌کند و در آن جهان با آگاهی در کار شما داوری خواهد نمود. پس باید که مرگ در یاد شما باشد تا کار زشت پیش نیاورید... حریری: «ابن آدم ما اغراک بما یغرک. وأضراک بما یضُرک. والهِجک بما یطغیک. وابتهجک بمن یطربک. تعنی بما یعینک. و تُهملُ ما یعنیک» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۶۸): ای فرزند آدم چگونه فریفته‌ای به آنکه ترا می‌فریبد و چرا حریصی تو بدانچه به تو آسیب برساند و چگونه متوجه‌ای به چیزی که ترا می‌رنجاند و فرومی‌گذاری چیزی را که شایسته است؟ در مقامه چهاردهم از مقامات حمیدی نیز پیر جمع را نصیحت می‌کند: «بدان خدای که این افلاک را برپای داشت ... هر حسنه‌ای را مکافاتی و هر سیئه‌ای را مجازاتی. هر حلالی را حسابی و هر حرام را عذابی...» (حمیدی، ۱۳۳۹: ۱۱۳).

۷. جدا کردن غریبه خود را از جمع و ماندن حاضران در آرزوی او: بدیع‌الزمان گوید: «فَخَرَجَ وَ وَدَّعْنَاهُ وَ أَقْمَنَا بَعْدَهُ بَرَهَةً نَشْتَاقُهُ وَ يُولِمُنَا فِرَاقَهُ» (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۸۰): پس او بیرون رفت و ما به او بدرود گفتیم. پس از وی روزگاری ماندیم و آرزوی دیدار وی را داشتیم/ حریری می‌آورد: «انصَلتَ مَنَّا انصَلتَ الفَرَارِ . فَاوْحَشْنَا فِرَاقَهُ. وَ اَدْهَشْنَا امْتِرَاقَهُ.» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۰۰-۱۰۱): بیرون رفت مثل بیرون رفتن گریزان. ترسان کرد ما را فراق او م مدوهوش شدیم از گریختنش. در یکی از مقامات حمیدی نیز آمده است: «چون ارتجال و انتحال شیخ بدین جا رسید ... بر پای خاست و سفره سفر را زادی بخواست ... روی عزیمت به راه آورد» (حمیدی، ۱۳۳۹: ۳۳).

۸. حدس زدن دیگران غریبه را (آشکار شدن هویت قهرمان): این برش که تقریباً در نود درصد مقامه‌ها موجود است، آشکارا شدن قهرمان به اشکال مختلف مثل حدس زدن، سوال پرسیدن، معرفی کردن و غیره است که هویت قهرمان که ابوالفتح اسکندری یا ابوزید سروجی باشد، آشکارا می‌شود. در مقامات حمیدی البته قهرمان ناشناس می‌ماند.

۴. مقامه‌ای تنیده در حکایات بوستان

در بوستان حکایتی وجود دارد که هر هشت گفتمان و خویش‌کاری مزبور مقامه‌های

بدیع‌الزمان و حریری را داراست و بدون شک تحت تأثیر همین مقامه‌ها پرداخت شده‌است و قهرمان (غریبه) خود سعدی است. این حکایت در باب "تواضع" که باب چهارم بوستان است بر اساس گفتمان‌های مقامه ذکر می‌شود.

۱. حضور ناشناس در جمع

فقیهی کهن جامه تنگدست در ایوان قاضی به صف برنشست
(سعدی، ۱۳۶۶: ۳۰۱)

"ی" نکره در کلمه فقیه بیانگر ناشناس بودن فقیه در حکایت است.

۲. وضعیت نامناسبی قهرمان (غریبه) و برخورد نامناسب با او

قهرمان به شکل مستقیم درپوزه‌گری نمی‌کند؛ بعید نیست که حضورش در مجلس به همین جهت بوده‌باشد. ولی جریان داستان او را از خواسته اش منصرف می‌کند یا در داستان چون نهایتاً خود سعدی به عنوان فرد غریبه معرفی می‌شود، سعدی آن قسمت را حذف کرده‌است که عاری بر وی نباشد وگرنه لزومی نیست یک غریبه به جمعی برود که کسی را با او آشنایی نیست و بعد خود را بعد از اظهار فضل مستور دارد.

فقیهی کهن جامه تنگدست در ایوان قاضی به صف برنشست
نگه کرد قاضی در او تیز تیز معرفت آستینش که خیز
(همانجا)

۳. درگرفتن بحث بین اعضا در حضور قهرمان و اظهار فضل اعضا نسبت به یکدیگر

فقیهان طریق جدل ساختند لم و لا اسلم در انداختند
گشادند بر هم در فتنه باز به لا و نعم کرده گردن فراز
تو گفתי خروسان شاطر به جنگ فتادند در هم به منقار و چنگ
(همان: ۳۰۲)

۴. ورود غریبه به بحث و گشودن گره را

کهن جامه در صف آخرترین به غرش درآمد چو شیر عرین
بگفت: ای صنادید شرع رسول به ابلاغ تنزیل و فقه و اصول
دلایل قوی باید و معنوی نه رگ‌های گردن به صحبت قوی...
سمند سخن تا به جایی براند که قاضی چو خر در وحل بازماند
(همانجا)

در این بخش سعدی متناسب با فضای وقوع داستان که فضایی علمی و کلامی است از واژه‌های متناسب و فخیم‌تری استفاده می‌کند. از شگردهای سعدی بهره‌گیری او از واژگان

متناسب با فضای حکایت است. ضمن اینکه فضای مقامه‌ای این حکایت سعدی را به آوردن زبانی مغلق‌تر و پرآرایه‌تر وامی‌دارد.

۵. زبان‌آوری غریبه (قهرمان) و متعجب شدن حاضران

به کلک فصاحت بیانی که داشت به دل‌ها چو نقش نگین برنگاشت
سر از کوی صورت به معنی کشید قلم بر سر حرف دعوی کشید
(همانجا)

جالب آنکه سعدی از کلماتی استفاده می‌کند که در فضای وقوع داستان حضور دارند و فضا سازی او بی‌نهایت دلنشین می‌شود، مانند: کلک که در آن مکان از لوازم اصلی است یا نگین که یادآور انگشتری‌های فقیهان و قاضی حاضر در مجلس است یا کلمه دعوی که محل آن در حضور قاضی است. نکته جالب‌تر اما زمانی است که قاضی فضل و زبان‌آوری غریبه را می‌بیند.

برون آمد ار طاق و دستار خویش به اکرام و لطفش فرستاد پیش
که هیهات قدر تو نشناختم به شکر قدومت نپرداختم
دریغ آمدم با چنین مایه‌ای که بینم ترا در چنین پایه‌ای
(همانجا)

مسلماً دستار از سر برداشتن با رسمی که در برخی از شعرها به خصوص اشعار حافظ می‌شناسیم و بیشتر با فعل انداختن می‌آید، یکی نیست. در لغت نامه دهخدا نیز معنی دستار بر زمین زدن کنایه از دادخواهی و عجز و الحاح است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل دستار) که با فضای حکایت تناسبی ندارد. در هیچ یک از شروح بوستان نیز توضیح خاصی در مورد برداشتن دستار قاضی از سر نیامده است و به سادگی از کنار این ماجرا گذشته‌اند (ر.ک: خطیب‌رهبر، ۱۳۸۹: ۴۷۵ و خزائلی، ۱۳۵۳: ۲۴۵ و یوسفی، ۱۳۸۴: ۳۲۸ و زمانی، ۱۳۸۹: ۴۱۲)؛ اما به ظاهر این رسمی بوده است که اگر انسان فاضل و گران‌مایه‌ای به مجلسی وارد شود، دیگران به احترام فضل او دستار از سر برمی‌داشته‌اند. در مقامات حریری در مقامه "مغربیه" آمده است: وقتی که راوی با کلام زیبای خود وارد مهمانی می‌شود: «فحلوا لی الحلبي و قالوا مرحباً مرحباً»: دستار خود را برای من باز کردند و خوش آمد گفتند.

۶. نصیحت بیگانه جمع را

خرد باید اندر سر مرد و مغز کس از سر بزرگی نباشد به چیز
می‌فراز گردن به دستار و ریش که دستار پنبه است و سبلت حشیش...
به قدر هنر جست باید عمل بلندی و نحسی مکن چون زحل
(همان: ۳۰۳)

ساختارهای مقامه و یک مقامه کامل در بوستان // ۱۰۱

به واژه دستار و بزرگ بودن سر و ریش اهل مجلس توجه شود که سعدی چگونه آنها را به تمسخر گرفته است و فضا را چگونه متناسب با موضوع ترسیم می کند. اما قابل ملاحظه تر از همه اینها واژه "زحل" است. همگان واقفند که زحل، ستاره شیخان و پیران است و در اینجا شیخان و پیران مجلس در برابر جوان غریبه (سعدی) به چه شکل تحقیر می شوند.

۷. جدا شدن غریبه از جمع

وز آنجا جوان روی همت بتافت برون رفت و بازش نشان کس نیافت
(همانجا)

در بسیاری از مقامات به خصوص مقامات بدیعی با اینکه فرد بسیار فاضل است، جوان توصیف می شود. «فجلسنا یوماً نتذاکر القریضَ و اهلَه و تلقاءنا شاب» (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۷). این موضوع که قهرمان ناشناس است و ناگهان روی نهران می کند در بیشتر مقامات حمیدی نیز مشهود است؛ برای مثال می توان به مقامه "فی غزو و الجهاد" اشاره کرد (ر.ک: حمیدی، ۱۳۳۹: ۲۵).

۸. حدس زدن دیگران غریبه را (آشکارا شدن هویت قهرمان)

نقیب از پیش رفت و هرسو دوید که مردی به این نعت و صورت که دید
یکی گفت ازین نوع شیرین نفس در این شهر سعدی شناسیم و بس
(همانجا)

نکات دیگری که به شکل اشتراکات غیر ساختاری می توان به آنها اشاره کرد فقیه بودن غریبه در حکایت سعدی است. در مقامه "طیبیه" حریری نیز قهرمان نقش فقیه را باز می کند. (ر.ک: حریری، ۱۳۶۴: ۲۵۴). در حکایت سعدی غریبه واعظ و ناصح است. در مقامات بدیعی و حریری نیز موارد بسیار زیادی وجود دارد که قهرمان غریبه نقش واعظ را بازی می کند؛ برای مثال در مقامات بدیعی در مقامه "وصیه ابوالفتح" اسکندری مردم را وعظ می کند. (ر.ک: همدانی، ۱۳۸۷: ۲۲۹). در مقامات حریری نیز در مقامه "رازیه"، ابوزید سروجی واعظ است (ر.ک: حریری، ۱۳۶۴: ۱۶۷-۱۷۲).

نتیجه گیری

بوستان سعدی در ساختار و برخی مضامین شبیه به مقامه هاست. تعامل سعدی با آثار درجه اول عربی باعث تاثیرپذیری او از این آثار به خصوص مقامه ها گردیده است. وجود مضامین مشترکی چون تکیه گری، مسافرت، ناشناس بودن، واعظ و خطیب بودن، ادیب بودن و مسائل مشترک دیگر در بوستان و مقامه ها همگی از نشانه های این ادعاست. حکایتی با عنوان "فقیه کهن جامه" در باب تواضع

در بوستان وجود دارد که ساختار آن با ساختار و خویش کاری‌های همهٔ مقامات کاملاً هماهنگ است و می‌توان آن را مقامه‌ای کامل در بوستان نامید. در این حکایت قهرمان همچون قهرمان غالب مقامه‌ها به شکلی ناشناس و با ظاهری نابسامان وارد فضای داستان می‌شود برخورد بدی با او صورت می‌گیرد. بحثی بین حاضران در آن مجمع شکل می‌گیرد که غریبه با وارد شدن در بحث آن جمع همگان را متعجب می‌کند؛ جمع را نصیحت می‌کند و بعد هم متنکروار رخ نهان می‌کند و دیگران حدس می‌زنند که آن قهرمان غریبه فلان است. این اپیزودهای کلی که ذکر شد دقیقاً از رشته‌های ساختاری مقامه هاست که در آنجا نیز اصولاً قهرمان ناشناس است؛ وارد یک جمع ناشناس می‌شود؛ در جمع اصولاً با او رفتار خوبی نمی‌شود؛ او با سخنوری جمع را متحیر می‌کند؛ نهایتاً هنگام رفتن یا وقتی که غیبت کلی حاصل شد، ماهیت او آشکار می‌شود که اصولاً قهرمان داستان است |

کتابنامه

۱. آلن، گراهام. (۱۳۸۵). *بینامتنیت*. تهران: مرکز.
۲. ابراهیمی، فارس. (۱۳۴۶). *مقامه‌نویسی در ادبیات فارسی و تاثیر مقامات عربی در آن*. تهران: دانشگاه تهران.
۳. انوشه، حسن و دیگران. (۱۳۷۶). *فرهنگنامه ادب فارسی*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۴. بدیع‌الزمان همدانی، ابوالفضل احمدبن حسین. (۱۳۸۷). *مقامات*. تهران: امیرکبیر.
۵. بهار، محمدتقی. (۱۳۸۱). *سبک‌شناسی (جلد دوم و سوم)*. تهران: زوار.
۶. حافظ، خواجه شمس‌الدین. (۱۳۸۳). *دیوان*. (تصحیح قزوینی). (به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر ۹). تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
۷. حریری. (۱۳۶۴). *مقامات حریری*. تهران: موسسه فرهنگی شهید رواقی.
۸. حمیدالدین بلخی، عمر بن محمود. (۱۳۳۹). *مقامات حمیدی*. (به کوشش علی‌اکبر ابرقویی). اصفهان: محمدی.
۹. خطیبی، حسین. (۱۳۹۰). *فن نثر (چاپ چهارم)*. تهران: زوار.
۱۰. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. ذکاو‌تی قراگزلو، علی‌رضا. (۱۳۶۴). *بدیع‌الزمان و مقامات نویسی*. تهران: اطلاعات.
۱۲. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۰). *انواع نثر فارسی*. تهران: سمت.
۱۳. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۶). *کلیات سعدی*. (به اهتمام محمد علی فروغی). تهران: امیرکبیر.
۱۴. ----- (۱۳۸۴). *بوستان (چاپ پنجم)*. (تصحیح غلامحسین یوسفی). تهران: علمی-فرهنگی.
۱۵. ----- (۱۳۸۱). *گلستان (چاپ ششم)*. (تصحیح غلامحسین یوسفی). تهران: خوارزمی.
۱۶. ----- (۱۳۸۹). *بوستان (چاپ یازدهم)*. (به کوشش خطیب‌رهبر). تهران: صفی‌علیشاه.
۱۷. ----- (۱۳۸۹). *بوستان (شرح و تفصیل صدرالدین زمانی)*. تهران: رشدآموز.
۱۸. ----- (۱۳۵۳). *بوستان (چاپ دوم)*. (شرح محمد خزائلی). تهران: جاویدان.
۱۹. سنایی، مجدودبن آدم. (۱۳۸۸). *دیوان سنایی*. (تصحیح مدرس رضوی). تهران: سنایی.
۲۰. شریف‌پور، عنایت‌الله و همکاران. (۱۳۹۴). *عناصر بینامتنیت در روایات پیکارسک و مقامه‌ها*. پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، ۴ (۲)، ۱۵۳-۱۷۱.
۲۱. شفق، اسماعیل و آسمندجوقانی، علی. (۱۳۹۴). *بررسی ساختارشناسی مقامات حمیدی و گلستان*. فنون ادب، ۷ (۱۲)، ۹-۲۲.
۲۲. شمیس، سیروس. (۱۳۷۷). *سبک‌شناسی نثر (چاپ دوم)*. تهران: میترا.
۲۳. ----- (۱۳۷۳). *انواع ادبی*. تهران: فردوس.
۲۴. غنیمی‌هلال، محمد. (۱۳۷۳). *ادبیات تطبیقی*. (ترجمه مرتضی آیت‌الله زاده). تهران: امیرکبیر.
۲۵. گلشاهی، طواق‌گلدی. (۱۳۸۷). *ترجمه مقامات حریری*. تهران: امیرکبیر.
۲۶. محظوظ، حسین‌علی. (۱۳۷۷). *متن‌بندی و سعدی*. تهران: روزنه.
۲۷. مسعودی، علی‌بن مسعود. (۱۳۹۰). *مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر (جلد اول)*. (چاپ نهم). ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی فرهنگی.
۲۸. موحد، ضیاء. (۱۳۷۴). *سعدی*. تهران: نشر نو.
۲۹. موید شیرازی، جعفر. (۱۳۶۲). *متن مصحح و معرب اشعار عربی سعدی*. شیراز: نوید.
۳۰. نظامی عروضی، احمدبن عمر. (۱۳۸۲). *چهارمقاله*. (تصحیح علامه قزوینی). تهران: جامی.

